

سیاست و برنامه‌ریزی زبان در جمهوری آذربایجان

رضا امینی (استادیار پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری)*

یعقوب‌زاده فرد، جلیل، ۱۳۹۸، *سیاست و برنامه‌ریزی زبان در جمهوری آذربایجان*، ساوالان ایگیدلری، تهران، ۴۰۲ صفحه.

چکیده: این مقاله به نقد و بررسی کتاب سیاست و برنامه‌ریزی زبان در جمهوری آذربایجان اختصاص دارد که این دو موضوع را در حدود دو سده از حیات این سرزمین بررسی کرده‌است: دوره پس از جدا کردن آذربایجان از ایران به موجب عهدنامه‌های گلستان و ترکمانچای و الحاق آن به روسیه تزاری؛ دوره دوساله استقلال پس از انقلاب اکتبر در سال‌های ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۰م و دوره اتحاد جماهیر شوروی و دوره پس از اعلام استقلال آن در سال ۱۹۹۱م. در فصل پایانی کتاب نیز وضعیت زبان‌های قومی در جمهوری آذربایجان بررسی شده‌است. از سودمندی‌های مشخص خواندن این کتاب، دریافت تصویری از سیاست‌ها و برنامه‌ریزی‌های زبانی روسیه تزاری، اتحاد جماهیر شوروی و جمهوری آذربایجان و عملکرد این واحدهای سیاسی درباره موضوع‌های زبانی است. وجود برخی اشتباه‌ها در مطالب و نپرداختن کافی به برخی موضوع‌ها، از جمله خرده‌هایی است که در این مقاله به کتاب مورد نظر گرفته شده‌است.

واژه‌های کلیدی: سیاست زبانی، برنامه‌ریزی زبان، جمهوری آذربایجان، ترکی آذری،

تالشی، ارمنی، لزگی

۱. مقدمه

برنامه‌ریزی زبان در چند دهه اخیر، بر شاخه جامعه‌شناسی زبان رویده‌است. اما برخی بحث‌های مربوط به این حوزه، دو سه دهه پیش‌ازین، با برآمدن ناسیونالیسم در جهان، سُست شدن پایه امپراتوری‌ها و ظهور دولت - ملت‌ها^۱، در آثار اندیشمندان آمریکایی، آلمانی، فرانسوی، ایتالیایی و بریتانیایی مطرح شده‌است. از نامدارانی که در دو سه دهه گذشته درباره زبان و اهمیت آن در ساخت ملت‌ها و هویت‌بخشی به آنها سخن گفته‌اند، می‌توان از یوهان گوتفرد فون هردر^۲ و یوهان گوتلیب فیشته^۳ آلمانی و ارنست رنان^۴ فرانسوی نام برد. همچنین، اگر با نگاه جستجوگر تاریخی به موضوع بنگریم، می‌بینیم که رویکرد ملی‌گرایانه به زبان، قدمتش از این نیز بیشتر است، آن‌چنان‌که برای نمونه، چنین نگاه‌هایی را در سده‌های میانه در میان اسلاوها، پس از برافتادن امپراتوری شارلمانی^۵ و برآمدن نخستین امپراتوری اسلاوتباران، به نام موراویای کبیر^۶ می‌توانیم ببینیم. در این زمان است که قدیس کنستانتین - سیریل^۷ و برادرش متودیوس^۸، کتاب مقدس را به زبان اسلاوی کلیسایی^۹ ترجمه می‌کنند، و کنستانتین در شعرهایش کاربرد زبان بومی را می‌ستاید (Jakobson 1968: 585-588). این دو برادر همچنین الفباهای گلاگولیتی^{۱۰} و سیریلیک^{۱۱} را ابداع کردند که ابزارهای اصلی نگارش زبان‌های اسلاوی هستند.

برنامه‌ریزی زبان با هدف اثرگذاری بر روند تحولات زبانی جامعه و هدایت آن، در سمت و سویی انجام می‌گیرد که خواست برنامه‌ریزان زبان است (Haugen 1968: 674). در دو دهه اخیر، برنامه‌ریزی زبانی به بخشی از جریان ملت‌سازی امروزی تبدیل شده‌است؛ زیرا، در جهان کنونی گرایش چشمگیری به هم‌معنا کردن زبان با ملت وجود دارد (وارداف ۱۳۹۳: ۵۶۷). این برنامه‌ریزی از سه بخش اصلی برنامه‌ریزی جایگاه (شان)^{۱۲}، برنامه‌ریزی پیکره^{۱۳} و برنامه‌ریزی زبان‌آموزی^{۱۴} تشکیل شده که دو اصطلاح نخست را، نخستین بار هینز کلس^{۱۵} (1969: 81) مطرح کرده‌است.

1. nation-states

2. Johann Gottfrid von Herder

3. Johann Gottlieb Fichte

4. Ernest Renan

5. Charlemagne

6. Great Moravia

7. Saint Constantine - Cyril

8. Methodius

9. Church Slavonic

10. Glagolitic

11. Cyrillic

12. status planning

13. corpus planning

14. acquisition planning

15. Heinz Kloss

برنامه‌ریزی جایگاه، با بالا بردن یا پایین آوردن جایگاه زبانی، نسبت به زبان یا زبان‌های دیگر، یا افزایش یا کاهش کارکردهای آن در جامعه پیوند دارد. برنامه‌ریزی پیکره به کوشش برای دگرگون کردن ساختار و شکل یک زبان و تجویز هنجارهایی برای کاربرد آن و تهیه مجموعه‌ای از ابزارها برای تقویت و گسترش کاربرد آن مرتبط است و برنامه‌ریزی زبان‌آموزی، به آموزش زبان یا زبان‌های مشخصی در نظام آموزش و پرورش جامعه مربوط است. این برنامه‌ریزی‌ها، هر سه، مبتنی بر دخالت و تصمیم‌گیری‌های دولت و نخبگان جامعه هستند، دخالت و تصمیم‌هایی که می‌تواند به برکشیدن زبان یا زبان‌هایی و اُفت جایگاه و کارکردهای زبان‌های دیگر جامعه بینجامد.

توجه به تجربه کشورهای مختلف، برای پژوهشگران و دولت‌مردان هر کشوری آموزنده است و می‌تواند آنها را در انجام پژوهش‌های لازم یا گرفتن تصمیم‌های مقتضی درباره مسائل جامعه خود یاری کند؛ به‌ویژه، زمانی که دو کشور همسایه هستند و اشتراکات تاریخی - فرهنگی و زبانی‌شان زیاد است، و بر همین مبنا، برنامه‌ریزی‌های یکی می‌تواند برای دیگری مهم باشد.

از جمله کشورهای همسایه که بیشترین اشتراک‌های تاریخی - فرهنگی را با ایران دارد، جمهوری آذربایجان است. این کشور بخشی از سرزمین‌های ایران در قفقاز بود که بر پایه دو عهدنامه گلستان (۱۱۹۲ خورشیدی) و ترکمانچای (۱۲۰۶ خورشیدی)، روسیه تزاری آنها را از ایران جدا کرد. سرگذشت این سرزمین، پس از واگذاری به روسیه تزاری، در چند دوره قابل بررسی است: دوره روسیه تزاری، دوره استقلال دوساله (۱۹۱۸-۱۹۲۰م) پس از انقلاب بولشویکی روسیه در ۱۹۱۷م؛ دوره اتحاد جماهیر شوروی و دوره پس از فروپاشی شوروی و اعلام استقلال جمهوری آذربایجان در ۱۹۹۱م.

۲. معرفی کتاب سیاست و برنامه‌ریزی زبان در جمهوری آذربایجان

کتاب شامل مقدمه و ده فصل است. در مقدمه، به چند تجربه هویتی آذربایجان در دو سده گذشته اشاره شده است: از جمله سیاست روسیه تزاری برای دور نگه داشتن این منطقه از دو

کانون اصلی جاذبه هویتی آن، یعنی ایران و عثمانی؛ کوشش شوروی برای تربیت انسان شوروی^۱، و اثر الزامات ملت - دولت بودن بر تصمیم‌های مربوط به زبان در جمهوری آذربایجان پس از استقلال در ۱۹۹۱ م.

در فصل نخست، مفاهیم اصلی حوزه برنامه‌ریزی و سیاست زبان، بررسی و انواع مختلف برنامه‌ریزی زبان، اهمیت، اهداف، فرایند و متولیان آن معرفی شده‌است. از نکته‌های مهم این فصل این است که «... زمانی به برنامه‌ریزی زبان توجه جدی [می‌شود] که برخی مسائل زبانی - ارتباطی به‌عنوان مانعی در راه پیشرفت و توسعه جامعه شناخته [می‌شود]» (نک: ص ۲۱) و همچنین، اهمیت فائق آمدن بر مقاومت‌ها در برابر تغییر وضع موجود و ایجاد زمینه‌های روانی لازم برای پذیرش تغییر (نک: ص ۴۷).

در فصل دوم، کوشش شده‌است چگونگی شکل‌گیری ترکی آذربایجانی تبیین شود. این فصل با این اشاره مهم آغاز شده‌است: «نگرش و برداشت دست‌اندرکاران و متولیان برنامه‌ریزی زبان از نحوه شکل‌گیری و ماهیت زبان، ارتباط مستقیم با برداشت آنها از تعریف هویت ملی و نحوه شکل‌گیری آن دارد. به عبارت دیگر، این برداشت تابعی است از رویکردهای تاریخ‌نگاری آن جامعه» (نک: ص ۵۵). بر همین مبنا، این پرسش مطرح شده‌است: زبان ترکی آذربایجانی آیا زبان مستقلی است و یا لهجه‌ای است از زبان ترکی؟ (همان‌جا). در جمهوری آذربایجان، پاسخ به این پرسش بدین صورت داده شده‌است که برخی، زبان رسمی آن را لهجه‌ای از زبان ترکی اوغوزی دانسته‌اند و به همین دلیل در اشاره به آن از نام ترکی آذربایجانی بهره می‌برند، و در مقابل برخی دیگر از زبان‌شناسان آذربایجانی زبان ترکی آذربایجانی را واجد برخی خصوصیات می‌دانند که آن را از زبان ترکی جدا می‌سازد و از این نظر آن را زبان مستقلی می‌دانند (همان‌جا). در ادامه فصل، همچنین به سه دیدگاه زبان‌شناسان جمهوری آذربایجان درباره ماهیت و نحوه شکل‌گیری زبان ترکی آذربایجانی نظر شده‌است: دیدگاه اول مدّعی است که زبان آذربایجانی سنتزی (ترکیبی) از زبان اقوام مختلف ساکن در آذربایجان است؛ دومین دیدگاه بر این باور است که زبان آذربایجانی در نتیجه فرایند واگرایی جغرافیایی، قومی

و سیاسی مردم آذربایجان از دیگر گروه‌های قومی ترک، تکوین یافته‌است؛ دیدگاه سوم در واقع ترکیبی از دو رویکرد فوق‌الذکر است و بر این باور است [که] زبان آذربایجانی طی دو فرایند واگرایی و همگرایی تکوین یافته‌است (نک: ص ۵۹-۶۰). این تفاوت‌ها باعث شده‌است که برخی زبان رسمی جمهوری آذربایجان را به ترتیب آذربایجانی، ترکی و ترکی آذربایجانی بنامند.

فصل سوم کتاب به تحولات زبانی سرزمین مورد نظر در دوره پیش از تشکیل اتحاد جماهیر شوروی می‌پردازد. از جمله نکته‌هایی که در این فصل درباره سیاست‌های روسیه تزاری در ماوراء قفقاز بدان اشاره شده‌است، سیاست زدودن زمینه‌های ارتباط با ایران و ترکیه است که البته بهتر بود به جای ترکیه گفته می‌شد عثمانی؛ چون، در آن دوره هنوز جمهوری ترکیه شکل نگرفته بود. سپس به سیاست روسی‌گردانی برخی گروه‌های قومی در دوره سلطنت الکساندر دوم (نک: ص ۸۵) و نگاه استعماری روسیه به ملت‌های بیگانه ماوراء قفقاز و کوشش برای تربیت قشری از دیوانسالاران محلی آشنا به زبان بومی از نیمه‌های سده نوزدهم میلادی به بعد اشاره می‌شود که بعدها، رهبری جنبش‌های ملی‌گرایانه ملت‌های خود را برعهده می‌گیرند (نک: ص ۸۶-۸۷). در ادامه، به نظام سنتی مکتب‌خانه‌های منطقه در دوره تزاری توجه می‌شود که مبتنی بر آموزش زبان‌های عربی و فارسی، قرآن، اصول شریعت و کتاب‌هایی همچون گلستان، و بوستان سعدی، لیلی و مجنون نظامی و تاریخ جهان‌گشای نادری استرآبادی و شماری مواد درسی دیگر بوده‌است (نک: ص ۸۹). همچنین، گفته شده که روسیه با ترویج زبان و ادبیات اقوام مختلف، به دنبال جایگزینی الفبای عربی با الفبای روسی و جلوگیری از وحدت جوامع دارای زبان و فرهنگ مشترک یا نزدیک و ترویج مسیحیت بوده‌است (نک: ص ۹۲-۹۵). همچنین، به نقل از کونول علی‌یوا، رحمان صفراوف و عاکف آق‌قوش آمده‌است که: یکی دیگر از اهداف دولت تزار [از] توسعه آموزش به زبان ترکی، مقابله با نفوذ فرهنگی ایران در منطقه بود (نک: ص ۹۶)؛ زیرا، در این دوره دولت تزار از زبان ترکی احساس خطر نمی‌کرد و اختلافات مذهبی را وسیله‌ای مهم در جدایی آذربایجان از عثمانی می‌دید. هدف عمده روسیه مقابله با نفوذ فرهنگی ایران در منطقه بود.

در این راستا، در سال ۱۸۷۳م این کشور استفاده از زبان فارسی را در محاکم ممنوع کرد و یک‌سال بعد نیز مدارس فارسی‌زبان به‌کلی منحل گردید (نک: ص ۹۶). همین نکته به نقل از محمدامین رسول‌زاده (از پایه‌گذاران حزب مساوات و جمهوری دموکراتیک آذربایجان) نیز بیان می‌شود که به‌باور او روس‌ها ... با اشغال قفقاز برای مقابله با نفوذ ایران در قفقاز شرقی، نوشتن به زبان ترکی آذربایجانی را تشویق نمودند (نک: ص ۹۷).

در بخش دیگری از فصل سوم، درباره دیدگاه‌های جنبش جدیدیه و نظریه پرداز اصلی آن، اسماعیل گاسپرالی (متأثر از ضیاپاشا و احمد و فیک‌پاشا در عثمانی)، و دیدگاه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده و حسن‌بیگ زردابی درباره الفبا و نیز اهمیت زبان مادری بحث شده‌است. سپس دورویکرد اصلی شکل‌گیری زبان ادبی مورد توجه قرار گرفته‌است که یکی بر تمایزات هویتی با ایران و عثمانی و وجود هویت ویژه آذربایجانی تأکید داشته، و دیگری خواهان ادغام هرچه بیشتر آذربایجان در جهان ترک بوده‌است. رویکرد نخست بر ظهور زبان ادبی بر مبنای زبان بومی آذربایجان، و رویکرد دوم بر استفاده از ترکی استانبولی تکیه داشت (نک: ص ۱۲۴). در بخش پایانی این فصل نیز، تحولات زبانی در دوره جمهوری اول آذربایجان (۱۹۱۸-۱۹۲۰م) و تبدیل ترکی به زبان رسمی این جمهوری و تصمیمات دولت در برنامه‌ریزی شأن، پرستیژ و زبان‌آموزی و تغییر الفبا به لاتینی بیان شده‌است.

در فصل چهارم کتاب، سیاست زبان در اتحاد جماهیر شوروی در پنج دوره لنین، استالین، خروشچف، برژنف و گورباچف بررسی شده‌است. در این فصل آمده که سیاست زبانی اتحاد جماهیر شوروی بر پذیرش چندزبانگی و تبدیل زبان روسی به زبان ارتباطی شوروی، استوار بوده‌است (نک: ص ۱۴۷). از سوی دیگر، هرچه از انقلاب اکتبر زمان بیشتری می‌گذشت، شوروی از آرمان‌گرایی و نفی سیاست‌های روسیه تزاری فاصله بیشتری می‌گرفت و به سیاست‌های اقتدارگرایانه، که پیامد زبانی آن تحمیل زبان روسی بر همه اهالی اتحاد جماهیر شوروی بود، بیشتر روی می‌آورد. بدین ترتیب که شعار یک دولت، یک ایدئولوژی، یک فرهنگ، چند ملت و چند زبان دوره لنین، به فراهم کردن زمینه‌های روسی‌گردانی زبان‌ها از راه وارد کردن واژگان عاریتی روسی، در عصر استالین استحاله یافت

که آن هم به سیاست‌های معطوف به هم‌جویشی ملت‌ها و حرکت در مسیر خشک کردن کمترین نشانه میراث فرهنگی با توافق کامل بلشویکی و تبدیل زبان‌های ملی به روسی (نک: ص ۱۶۶) در زمانه خروشچف رسید، که به نوبه خود اندیشه وحدت کامل سوسیالیستی برژنف و ساخت ملت شوروی بر پایه مؤلفه‌هایی چند، از جمله زبان مشترک روسی (نک: ص ۱۷۰) را در پی داشت؛ زیرا، برژنف، روس‌ها را ملتی برتر و حاکم می‌پنداشت که سزاوار ایفای نقش رهبری است (نک: ص ۱۷۲). اما در دوره گورباچف به خاطر ضعیف شدن حاکمیت شوروی، سیاست اعطای امتیازهای پی‌درپی در قبال مسائل قومی دنبال شد که سرانجام به افزایش نفوذ رهبران محلی و اختیارات جمهوری‌ها نه فقط در زمینه برنامه‌ریزی پیکره، که در حیطه سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی زبان انجامید (نک: ص ۱۷۵).

در فصل پنجم، تحولات زبانی جمهوری سوسیالیستی آذربایجان شوروی، در سه دوره نین، استالین و پس از استالین تا استقلال آن بررسی شده است. دو نکته مهم این فصل عبارت است از: الف) اختیارات جمهوری‌های شوروی در حوزه زبان، بیشتر به سطوح خرد مربوط به برنامه‌ریزی پیکره است که آن هم با در نظر داشتن منویات و سلايق و ذائقه مسکو محدود بوده است؛ ب) میزان اقتدار دولت مرکزی و گرایش‌ها و پیگیری‌های حاکمان محلی، نقش مهمی در سمت و سوی برنامه‌ریزی‌های زبانی جمهوری‌ها داشته است. خواننده همچنین درمی‌یابد که درباره زبان، دو گرایش راست‌گرایانه و چپ‌گرایانه در جمهوری سوسیالیستی آذربایجان شوروی وجود داشته است: گرایشی که زبان ترکی را بارزترین مشخصه هویتی این جمهوری می‌دانسته و گرایشی که بر پایه نگاه مارکس مبنی بر اینکه پرولتاریا وطن ندارد، دادن جایگاه رسمی به زبان ترکی را از مظاهر اندیشه و رفتار بورژوازی به‌شمار می‌آورده است.

در فصل‌های ششم، هفتم و هشتم، به ترتیب، برنامه‌ریزی شأن، پیکره و زبان‌آموزی در جمهوری سوسیالیستی آذربایجان شوروی بررسی شده است. در حوزه برنامه‌ریزی شأن، آمده است که سیاست شوروی بر افزایش کارکردهای زبان روسی استوار بوده و قرار گرفتن زبان آذربایجانی در جایگاه زبان دولتی در بیشتر مواقع نمادین بوده است. در حوزه برنامه‌ریزی پیکره،

کارهای انجام‌شده در زمینه تغییر الفبای ترکی آذربایجانی، قواعد املائی، واژه‌سازی، کوشش برای حذف واژه‌های عربی و فارسی و جایگزین کردن آنها با واژگان عاریتی از زبان روسی (نک: ص ۲۴۷) و اصطلاح‌سازی در ترکی آذربایجانی بررسی و این نتیجه حاصل شده‌است که به‌علت اختیارات بیشتر نیروهای ملی و بومی، در دوره شوروی برنامه‌های عملیاتی‌شده در حوزه برنامه‌ریزی پیکره اساسی‌تر بوده‌است (نک: ص ۲۵۶-۲۵۷). درباره برنامه‌ریزی زبان‌آموزی، آمده‌است که در دوره لنین اصل تکثر زبانی و در دوره استالین و اخلاف وی، سیاست تشویق تحصیل به زبان روسی و ترویج این زبان دنبال می‌شده‌است (نک: ص ۲۵۹).

در فصل نهم، سیاست زبان در جمهوری آذربایجان پس از استقلال در ۱۹۹۱م بررسی شده‌است. افزون‌برآن، برنامه‌ریزی شأن، پیکره و زبان‌آموزی و متولیان برنامه‌ریزی زبان در این کشور، شرح و معرفی شده‌است. در این فصل، درمی‌یابیم که سیاست‌های زبانی جمهوری آذربایجان همچنان متأثر از دو دیدگاه باور به ترک‌گرایی و ترکیبی بودن فرهنگ و زبان این کشور بوده‌است. همچنین متوجه رد پای دوره شوروی در این کشور و اثر محسوس روسیه بر حیات اجتماعی آن می‌شویم. در این فصل، برداشت‌های چندگانه‌ای که از آذربایجان‌گرایی وجود دارد یعنی بر پایه مفهوم شهروندی به‌عنوان بخشی از ملی‌گرایی ترک؛ تعریف آن در چارچوب پان‌آذربایجانیسم و مترادف دانستن آن با علیف‌گرایی شرح داده شده‌است که در فهم خط‌ومشی دولت جمهوری آذربایجان بسیار سودمند است. از موارد دیگری که در این فصل توجه خواننده را جلب می‌کند، حساسیت ویژه دولت جمهوری آذربایجان به حفظ زبان رسمی این کشور است، و جدای از آنکه ترکی آذربایجانی را به‌عنوان میراث مشترک همه اقوام این جمهوری معرفی می‌کند و در گسترش نقش ارتباطی آن می‌کوشد، از سال ۲۰۰۱م به بعد، یکم آگوست را در این کشور به‌عنوان روز زبان و الفبای آذربایجانی نام‌گذاری کرده، و تدابیر مختلفی را برای افزایش کاربرد و آموزش این زبان و پاسداری از آن در پیش گرفته‌است. حتی در فرمانی که حیدر علیف، رئیس‌جمهور پیشین این کشور - پدر رئیس‌جمهور کنونی - در سال ۲۰۰۱م صادر کرد، گفته شده‌است: لایحه تعیین جرایم تبلیغات علیه زبان و الفبای آذربایجانی، مقاومت و جلوگیری از به‌کارگیری آن باید در عرض یک ماه تهیه و به ریاست جمهوری ارائه شود (نک: ص ۲۹۹-۳۰۰).

به این موارد، باید تشکیل کمیسیون عالی زبان در سال ۲۰۰۱م و تصویب قانون زبان دولتی آذربایجان در سال ۲۰۰۲م را هم افزود که افزون‌بر آنکه این زبان را به‌عنوان نشانه‌ای از استقلال جمهوری آذربایجان معرفی می‌کند، در پی پاسداشت و توسعه و افزایش کاربرد آن برآمده‌است (نک: ص ۳۰۱).

در فصل دهم، کوشش شده‌است تصویری از بافت قومی و زبانی جمهوری آذربایجان و آموزش زبان‌های قومی در این کشور به‌دست داده شود. از جمله گروه‌های قومی این کشور به تالش‌ها، تات‌ها، لزگی‌ها، روس‌ها، گرجی‌ها، اودین‌ها، کردها، آوارها، ساخورها و ارمنی‌ها اشاره شده‌است، و زبان‌های این کشور نیز در سه گروه ایرانی، قفقازی و ترکی دسته‌بندی شده‌اند. وضعیت آموزش زبان‌های قومی در جمهوری آذربایجان، درکل نشان‌دهنده تداوم نفوذ زبان روسی و جایگاه مستحکم آن در این کشور، حتی سی سال پس از استقلال، است. از سوی دیگر، اشاره شده‌است که برخلاف دوره حاکمیت جبهه خلق آذربایجان که عملکرد آن درباره اقوام کشور بر پایه اندیشه تکثرگرایی نابرابر استوار بود و تنها گروه قومی ترک را به‌عنوان ملت مؤسس دولت آذربایجان می‌شناخت، با حاکمیت علیف‌ها، هویت آذربایجانی بر پایه اندیشه تکثرگرایی مارکسیستی و قوم‌زایی شوروی، مبتنی بر هویت شهروندی و پذیرفتن گروه‌های قومی غیر ترک به‌عنوان گروه‌های مؤسس دولت آذربایجان، تعریف شده‌است (نک: ص ۳۶۱).

در بخش نتیجه‌گیری کتاب، بر پایه آنچه که در فصل‌های پیشین آمده، نکته‌هایی مطرح شده‌است، از جمله، درباره تداوم نفوذ زبان روسی و جایگاه خاص آن در نظام آموزشی و میان نخبگان جمهوری آذربایجان. در پایان نیز با توجه به جهانی شدن و گسترش پُرشتاب زبان انگلیسی در دنیا، درباره آینده ترکی آذربایجانی ابراز نگرانی شده‌است.

۳. بحث و نتیجه‌گیری

این کتاب، منبع سودمندی برای فهم سیاست‌ها و برنامه‌های زبانی یک‌صد سال گذشته سرزمینی در همسایگی ایران است. از سوی دیگر، تصویر خوبی نیز از چگونگی تبدیل

سیاست و برنامه‌ریزی زبانی به ذهنیت و عینیت زبانی نشان می‌دهد. در این اثر همان‌گونه که مطالبی درباره نامیدن زبان رسمی جمهوری آذربایجان به آذری، آذربایجانی، ترکی آذربایجانی و ترکی و نیز گزینش الفبایی برای نگارش آن دیده می‌شود، همچنین به اطلاع خواننده می‌رساند که آنچه در پس برنامه‌ریزی‌های زبانی قرار دارد، در بیشتر مواقع نه سرشت زبان‌شناسانه بلکه سرشت سیاسی دارد. برای نمونه، هدف روسیه تزاری و حکومت شوروی^۱ از سیاست یا تدوین و اجرای برنامه‌ریزی خاصی در حوزه جایگاه یا پیکره زبان، نه لزوماً گام برداشتن در مسیر پاسداری از زبانی است که گسستن پیوندهای گویشوران آن با حوزه‌های تمدنی - فرهنگی بوده است. افزون‌براین، دسته‌بندی مطالب کتاب به گونه‌ای است که خواننده نمونه‌های مشخصی از کارهایی را می‌بیند که در زمینه برنامه‌ریزی جایگاه، پیکره و زبان‌آموزی در جامعه مشخصی انجام گرفته است، و با اثرها و پیامدهای آنها آشنا می‌شود.

بخش اعظم از محتوای کتاب به شرح سیاست‌ها و برنامه‌های زبانی اتحاد جماهیر شوروی اختصاص یافته است. این بخش از کتاب برای خواننده ایرانی نیز آموزنده است؛ چون، نمونه بارزی از برنامه‌ریزی زبانی نظام‌مند از بالا به پایین شرح داده شده، و هم نشان می‌دهد که بخشی از سیاست و برنامه‌ریزی زبانی شوروی معطوف به حذف میراث ایرانی مردمان آسیای میانه و قفقاز بوده است، که در پژوهش‌های دیگر نیز بیان شده است (نک: Lewis 1983). با همین هدف بوده است که پس از اجرای مصوبه انتخاب الفبای لاتینی به‌عنوان الفبای ترکی آذربایجانی، هم‌زمان دولت شوروی ورود هرگونه کتاب و نشریه به الفبای عربی به کشور را ممنوع می‌سازد (نک: ص ۱۹۱). این سیاست نیز البته مرحله‌ای بود از سیاست گذار به خط سیریلیک و هموار کردن مسیر روسی‌سازی جمهوری‌های غیرروس اتحاد شوروی، و ایجاد اجتماعی تصویری^۲ آن‌چنان‌که مورد نظر حاکمیت شوروی بوده است (برای آگاهی بیشتر، نک: Anderson 2006).

۱. برای آشنایی با سیاست‌های فرهنگی و زبانی که روسیه و اتحاد شوروی درباره مسلمانان آسیای میانه و قفقاز اجرا کردند، نک: Findley 2005.

موضوع مهم دیگری که در پیوند با سیاست‌های زبانی اتحاد شوروی در جمهوری آذربایجان باید بدان توجه شود، این است که، ضمن آنکه همواره نوعی توجه به زبان‌هایی همچون ترکی، ارمنی و گرجی وجود داشته، گونه‌ای بی‌توجهی به برخی زبان‌ها و حتی کوشش برای محروم کردن گویشوران آنها وجود داشته‌است. برای نمونه، درباره تالشی می‌بینیم که تحکیم جایگاه روسی به‌عنوان زبان ارتباط خلق‌های شوروی از یک سو، و تحکیم جایگاه زبان آذربایجانی به‌عنوان زبان دولتی جمهوری سوسیالیستی آذربایجان از دیگر سو، به نادیده گرفتن حقوق تالش‌های این جمهوری می‌انجامد، آن‌چنان‌که در دوره شوروی، در برخی از مدارس منسوب به گروه‌های قومی، کار تدریس به زبان قومی ملغی گردید. اولین مورد از این دست در مدرسه تالشی زبان آستارا رخ داد. ولی آخوندوف مسئول حزب در این شهر با پیشنهاد تعطیلی تدریس زبان تالشی در این مدرسه و تدریس زبان ترکی آذربایجانی، راه را برای اقدامات مشابه باز نمود (نک: ص ۲۰۶-۲۷).

سودمندی دیگر کتاب، آشنا شدن با ترکیب قومی و زبانی جمهوری آذربایجان است. خواننده درمی‌یابد زبان‌های زیادی در این کشور تکلم می‌شود که در چند دهه گذشته شمار و درصد اقوام دیگر در حال کاهش، و شمار و درصد ترک‌زبانان در حال افزایش بوده‌است، آن‌چنان‌که نسبت ترک‌زبان‌ها به اقوام دیگر از ۵۸/۴ درصد در سال ۱۹۳۹م به ۹۰/۶ درصد در سال ۱۹۹۹م رسیده‌است (نک: ص ۳۳۸). جای داشت در کتاب به عواملی که موجب افزایش بیش از ۳۲ درصدی یک گروه زبانی در ترکیب جمعیتی جمهوری آذربایجان در یک دوره شصت‌ساله شده، پرداخته می‌شد. این موضوع را نویسنده محترم کتاب، به‌ویژه می‌توانست در پیوند با وضعیت قوم‌هایی بررسی کند که از آنها به‌عنوان گروه‌های بومی آذربایجان یعنی تالش‌ها، کردها، تات‌ها، لزگی‌ها ... یاد شده‌است. این گروه‌های قومی - زبانی چنان‌که یعقوب‌زاده آورده‌است (نک: ص ۳۴۳)، به درجه بالایی در جامعه آذربایجان ادغام شده‌اند و در حوزه‌های درون‌گروهی و خارج از حوزه‌های عمومی نیز از زبان ترکی آذربایجانی استفاده می‌کنند. زبان‌های این گروه‌های قومی در حد زیادی، در خطر هستند، آن‌چنان‌که در روندی فزاینده، زبان‌های مادری آنها دیگر به نسل‌های بعد منتقل نمی‌شود و این گروه‌های قومی

رفته‌رفته ترک‌زبان می‌شوند. برای نمونه، اکثریت تالش‌ها در ارتباطات درون‌خانوادگی از زبان ترکی آذربایجانی استفاده می‌کنند و متولّدین بعد از سال ۱۹۸۰م تمایلی به فراگیری و استفاده از زبان تالشی ندارند (نک: ص ۳۴۸). درباره تات‌های جمهوری آذربایجان (به‌ویژه تات‌های مسلمان) نیز وضعیت مشابهی حاکم است، آن‌چنان‌که نسل جوان تات در محیط خانواده و نیز خارج از خانواده از زبان ترکی آذربایجانی استفاده می‌کند (نک: ص ۳۵۲).

در همین ارتباط، آمارهای مربوط به قوم‌های غیرترک جمهوری آذربایجان هم درخور توجه است. برای نمونه، (نک: جدول ۱۸، ص ۳۳۷) شمار ارمنی‌های جمهوری آذربایجان در سال ۱۹۷۹م، ۴۷۵۵۰۰ نفر ذکر شده که در سال ۱۹۹۹م به ۱۷۸۰۰۰ نفر رسیده‌است، یعنی ۱/۵ درصد کاهش یافته‌است. حال آنکه حتی با درنظر گرفتن عوامل گوناگون (مهاجرت، جنگ قره‌باغ، و...)، باز هم به‌نظر می‌رسد که شمار ارمنی‌های جمهوری آذربایجان باید بیشتر از این باشد؛ چراکه، ارمنی‌ها از گذشته دور بومی این منطقه بوده و نیز در برخی مناطق آن جمعیت متراکمی داشته‌اند. ایسایف (78: 1977)، شمار ارمنی‌های جمهوری سوسیالیستی شوروی را ۴۸۳۵۲۰ نفر ذکر کرده که باتوجه‌به آنکه در همین منبع شمار گویشوران زبان آذربایجانی در جمهوری مذکور ۳۷۷۶۷۷۸ نفر ذکر شده‌است (نک: ص ۸۷)، می‌بایست اکنون جمعیت ارمنی‌های آذربایجان، حتی با لحاظ منطقی عواملی که برای افزایش شمار ترک‌زبانان آذربایجان در سیاست و برنامه‌ریزی زبان در جمهوری آذربایجان آمده‌است، بیشتر از آمارهای گفته‌شده باشد.

تأمل مشابهی را نیز می‌توان درباره جمعیت گروه‌های قومی دیگر، از جمله لزگی‌ها و تالش‌ها بیان کرد؛ زیرا، منطقی نیست این دو گروه قومی که در بخش‌های بزرگی از شمال و جنوب جمهوری آذربایجان زندگی می‌کنند، در سال ۱۹۹۹م (نک: جدول ۱۸، ص ۳۳۷) به‌ترتیب ۱۷۸۰۰۰ و ۷۶۸۰۰۰ نفر بوده باشند. نکته درخور توجه این است که در جدول مذکور، درصد ترک آذربایجانی جمهوری آذربایجان از ۷۸/۱ درصد در سال ۱۹۷۹م به ۹۰/۶ درصد در سال ۱۹۹۹م افزایش یافته‌است. در سال ۱۹۷۷م نیز به تصریح ایسایف (Ibidem)، ترکان آذربایجانی ۷۳/۸ درصد از جمعیت جمهوری سوسیالیستی آذربایجان

شوروی را تشکیل می‌داده‌اند. بدین ترتیب، با در نظر گرفتن این آمارها، می‌بینیم که در طول ۲۶ سال، جمعیت ترک‌زبانان جمهوری آذربایجان نسبت به کل جمعیت این جمهوری، بیش از ۱۸ درصد افزایش یافته، و جمعیت بیشتر اقوام دیگر این جمهوری کاهش یافته‌است. بخش عمده‌ای از محتوای کتاب برگرفته از منابع دیگر است، برای نمونه در فصل نخست، به نام داوری اردکانی در پایان بسیاری از پاراگراف‌ها ارجاع شده‌است. همین موضوع درباره‌ی کونول علی‌یوا هم صادق است و نام او در پایان شمار زیادی از پاراگراف‌های کتاب دیده می‌شود. در فصل دهم نیز جان کلیفتون سهم بالایی از مطالب فصل را دارد. از سوی دیگر، در جای‌جای کتاب نیز مطالبی وجود دارد که منبعی برای آنها ذکر نشده‌است. برای نمونه، در پانوشت ۲ صفحه ۱۰۰ و ۱۰۱، حدود یک صفحه درباره‌ی جنبش دکابریست‌ها سخن گفته شده‌است، بی‌آنکه منبعی برای آن ذکر شود. همچنین در موارد بسیاری مطالب مورد بحث به منابع اصلی ارجاع نشده و اغلب از منابع دیگر نقل قول شده‌است. برای نمونه، مؤلف (نک: ص ۱۱۷، ۱۱۸) برخی دیدگاه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده، درباره‌ی اهمیت تغییر الفبا در جامعه‌های مسلمان را از آیچاآرگون و کونول علی‌یوا نقل کرده‌است که بهتر بود به خود آثار آخوندزاده در این زمینه مراجعه می‌شد.

به مستندسازی برخی مطالب کتاب به نوشته‌های غیرمتخصصان نیز می‌توان خرده گرفت؛ به‌ویژه آنکه، برنامه‌ریزی زبان از علمی‌ترین زیرشاخه‌های علم زبان‌شناسی است. بهتر بود دیدگاه‌هایی که پایه علمی ندارند، در کتاب درج نمی‌شد. برای نمونه، درباره‌ی مبتنی بودن زبان آذربایجانی بر زبان تک‌خانواده^۱ سومری، به نقل از غضنفر کاظموف (نک: ص ۶۵). چنین دیدگاه‌هایی با توجه به برخی همانندی‌ها باعث شده‌است، برخی مدعی شوند که زبان سومری با ترکی هم‌ریشه است. متأسفانه این گونه مطالب در پایان‌نامه‌های دانشگاهی نیز ارائه شده‌اند، و مسیری نادرست را فراروی مطالعات زبان‌های ترکی تبار قرار داده‌اند.

چگونگی بازنمایی برخی رویدادها و موضوع‌ها نیز، بازتولید گفتمان خاصی است که نخست روس‌ها و پس از آنها، کشورهای دیگری، در یکی دو سده گذشته، با اهداف ضد

اسلامی و ایرانی ترویج کرده‌اند. برای نمونه، عبارت‌هایی همانند بخش شمالی آذربایجان (نک: ص ۸۰، ۲۱۷) در کتاب دیده می‌شود که با واقعیت تاریخی سازگار نیستند؛ زیرا، آذربایجان نام مناطق شمال ارس نبوده‌است، و این مناطق در متن‌های تاریخی با نام‌هایی همچون «آران»، «آران و شروان» و ... شناخته می‌شده‌اند. تمایز آذربایجان از آران حتی در نوشته‌های تاریخ‌دانان معتبر ترک، همچون فاروق سومر (برای نمونه، در تاریخ غُزها، ۲۰۱۷)، دیده می‌شود. بنابراین دقیق‌تر آن بود که مؤلف محترم، ضمن به‌کار نبردن این نام‌های برساخته، پیشینه ایرانی سرزمین‌های منطقه قفقاز را برپایه منابع تاریخی موثق و معتبر بازنمایی می‌کرد؛ زیرا، واقعیت تاریخی آن است که تا دربند در داغستان بخشی از حوزه فرهنگی - تمدنی ایران بوده‌است و در این میان سرزمینی که از ۱۹۱۸م به بعد جمهوری دموکراتیک آذربایجان، جمهوری سوسیالیستی آذربایجان شوروی و جمهوری آذربایجان خوانده شده‌است، بیش از بقیه در حوزه تمدن و فرهنگ ایرانی جای دارد، و این سرزمین با هیچ کشور دیگری به اندازه ایران اشتراک تمدنی - فرهنگی ندارد. وجود کتیبه‌های گوناگون به زبان‌های ایرانی در بناهای مختلف داغستان و آران و شروان تاریخی، انبوهی از جای‌نام‌های ایرانی و جشن‌ها و سنت‌ها و باورها و حتی هنجارهای رفتاری مشترک، از جمله شواهد این سخن است. در دو عهدنامه‌ای که به‌موجب آنها مناطق شمال ارس از ایران جدا شده‌اند، از هیچ‌یک از مناطق جداشده به‌عنوان آذربایجان نام برده نشده‌است که برپایه آن بتوان صحبت از دو بخش شمالی و جنوبی کرد؛ و برگرفتن نام تاریخی منطقه‌ای از ایران و کاربرد آن درباره بخش دیگری که زمانی در جنگ از ایران جدا شده‌است، اقدامی بوده که در دهه‌های نخست سده بیستم میلادی با اهداف مشخصی انجام گرفته‌است.

پس از مطالعه کتاب این پرسش مطرح می‌شود که چرا در کتاب به تاریخ‌نگاری ایرانی در حاشیه و در حد چند سطر، آن هم در پانویس اشاره شده‌است؟ (نک: ص ۶۲). در واقع، در بررسی پیشینه تاریخی سرزمین مورد نظر، شایسته بود مؤلف همه خوانش‌ها را به‌گونه‌ای هم‌وزن ارائه می‌کرد و نتیجه‌گیری را به خواننده واگذار می‌نمود. همچنین، بهتر بود که در بررسی تاریخ منطقه، به منابعی استناد می‌شد که از اعتبار علمی برخوردارند.

در بخش‌هایی از کتاب، عبارت‌هایی همچون اقلیت‌های قومی ساکن در آذربایجان (نک: ص ۲۷۳)، گروه‌های قومی ساکن کشور (نک: ص ۲۷۸-۲۷۷) و اقلیت‌های قومی ساکن کشور به‌کار رفته‌است (نک: ص ۳۲۵) که می‌تواند این معنا را به ذهن متبادر کند که گویی این اقلیت‌ها یا گروه‌های قومی از شهروندان اصلی یا به تعبیری دارای حق آب و گل در جمهوری آذربایجان نیستند، بلکه فقط ساکن این کشورند. چنین ادبیاتی به نظر می‌رسد متأثر از متن‌های منتشرشده در جمهوری آذربایجان وارد کتاب حاضر شده‌اند، مانند تلقی غیرترک‌زبان‌ها به‌عنوان ساکن در کشور. برای نمونه، در ماده‌واحد‌ای نیز که در ۲۱ آگوست ۱۹۵۶م به قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی آذربایجان افزوده شده، آمده‌است: زبان دولتی جمهوری سوسیالیستی آذربایجان شوروی، زبان آذربایجانی است. حق ملیت‌های ساکن جمهوری سوسیالیستی آذربایجان شوروی برای استفاده از زبان مادری، در حوزه فرهنگ و هم در ادارات دولتی تأمین می‌شود (نک: ص ۲۰۸). جای داشت که ضمن نقد چنین نگاهی که به برخی اقوام کشور بوده‌است، چنین ادبیاتی در کتاب بازتولید نمی‌شد.

برخی از اصطلاحات به‌کاررفته در کتاب ابهام‌آفرین است، برای نمونه، اصطلاحات شیوه و لهجه. در برخی موارد، به نظر می‌رسد که این اصطلاحات برپایه تعریف زبان‌شناسان ترکیه به‌کار رفته‌است؛ چنان‌که در صفحه ۵۶، به نقل از منبعی، گفته می‌شود: عموماً زبان‌شناسان ترکیه در مواردی که اختلاف در صدا (فونم) است آن را گویش و در صورتی که اختلاف هم در صدا و هم در شکل کلمات باشد، آن را شیوه می‌نامند. اگر غیر از صدا و شکل کلمات، خود کلمات هم تغییر یافته باشد آن را لهجه می‌نامند. این تعاریف روشن نیست و با تعریف زبان، گویش و لهجه در متن‌های معتبر زبان‌شناسی نیز ناهمخوان است، و به‌همین دلیل درنهایت خواننده نمی‌داند وقتی گفته می‌شود: براین اساس، عموماً زبان‌شناسان ترکیه، ترکی آذربایجانی را شیوه‌ای از زبان ترکی می‌نامند منظور چیست (نک: ص ۵۶)، و همچنین مشخص نیست که ازل‌گرایان (نک: ص ۷۳) به چه گروهی اشاره دارد. در صفحه ۲۳۷ نیز گفته شده‌است: در الفبای عربی برای حروف صدادار حرفی پیش‌بینی نشده‌است. در عبارت اخیر به‌جای حروف صدادار می‌بایست اصطلاح دقیق واکه‌های کوتاه

به‌کار می‌رفت. در صفحه ۲۴۵ نیز، در توضیح کتاب شیوه نگارش واژگان (تاریخ انتشار ۱۹۲۹م)، گفته شده‌است: پیشنهادهایی که به صفت متصل شده‌است و نشان‌دهنده شدت می‌باشد، باید به‌صورت پیوسته به واژه نوشته شود، مثل *gapgara, sapsari, yamyasil*. این‌جا باید اشاره کرد که اصولاً ترکی، زبانی پسوندی است و آنچه که در آغاز واژه‌های مذکور به 'gara' و 'sari' و 'yaşil' چسبیده است، با توجه به سرشت غیرپیشوندی زبان ترکی نمی‌تواند پیشنهاد باشد، بلکه افزوده‌ای است که براساس یک فرایند دوگان‌ساز ناقص^۱ برای نشان دادن تأکید و شدت، در آغاز شماری از رنگ‌واژه‌ها، صفت‌ها و برخی قیده‌های ترکی ظاهر می‌شود. در ترکی استانبولی، ساخت حاصل از عملکرد این فرایند، در شمار صفت‌های تأکیدی (*pekiştirme sıfatları*) جای می‌گیرد (نک: امینی ۱۳۹۳).

پاراگراف‌های پایانی کتاب نیازمند ویرایش محتوایی و زبانی دقیق‌تری است. گذشته از اغلاط نگارشی - ویرایشی، برخی مطالب کتاب تکرار شده‌اند. برای نمونه، در پاراگراف پایانی صفحه ۲۲ گفته شده‌است: وظیفه بزرگ و سنگین برنامه‌ریزی زبان، اصلاح روشمند زبان، یعنی رفع نقایص و اختلالات ساختار و واژگان زبان و وفق دادن زبان با نیازهای جدید و کاراتر ساختن آن است. همین مطلب در پاراگراف نخست صفحه ۲۳ تکرار شده‌است: وظیفه بزرگ‌تر و سنگین‌تر برنامه‌ریزی زبان، اصلاح روشمند زبان، یعنی رفع نقایص و اختلالات ساختار و واژگان زبان، وفق دادن زبان با نیازهای جدید و کاراتر ساختن آن است. برخی تعاریف مندرج در کتاب دقیق و روشن بیان نشده‌است. برای نمونه، در صفحه ۲۹، هنگام سخن گفتن از شئون مختلف و ممکن زبان و شأن میانجی آمده‌است: «زبان ترکیبی که حاصل پیوند واژگان زبانی به دستور زبان دیگر است»، به‌نظر می‌رسد مقصود تعریف زبان پیچین^۲ باشد. در همین صفحه، از شأن زبان‌واره نیز به‌عنوان زبان میانجی که زبان بومی شده‌است، سخن به‌میان آمده‌است که معلوم نیست منظور از زبان‌واره و شأن زبان‌واره چیست.

1. partial reduplication
2. pidgin

در برخی موارد مؤلف نشانی کامل منابع را در متن ذکر نکرده‌است، برای نمونه (نک: ص ۵۳) استناد مطلبی به کوپر بدون درج و شماره صفحه. در صفحه ۴۹ نیز از ابقای زبان ایرلندی صحبت شده‌است که دقیق آن بود که از احیای آن سخن گفته می‌شد. جمله‌های در این دوره، به همه ترک‌های ساکن در امپراتوری، تاتار می‌خواندند (نک: ص ۹۳)، ارسال فرزندان خود به این مدارس (نک: ص ۹۹) و مدارس مخلوط (نک: ص ۳۲۱) نمونه‌هایی از موارد نیازمند اصلاح هستند.

مؤلف در صفحه ۱۴۸ از «تزهایی در مورد مسئله ملی» به‌عنوان مقاله‌ای از لنین نام برده‌است، اما در صفحه ۱۵۱ به همین اثر در قالب کتاب اشاره کرده‌است. همچنین در صفحه ۲۳۷، به کتاب چرا الفبای عربی به درد نگارش زبان ترکی نمی‌خورد اثر فرهاد آقازاده اشاره شده‌است، اما چند سطر پایین‌تر، همین اثر، به سهو چرا الفبای لاتین، به درد نگارش زبان لاتینی نمی‌خورد نامیده شده‌است.

شایسته بود در کتاب که به زبان فارسی تألیف شده‌است، به جای ترکولوگ، معادل فارسی تُرک‌شناس به کار می‌رفت؛ و به جای واژه‌هایی مانند قوبرنیا (ص ۶۱)، واریانت (ص ۷۵)، سرواژ (ص ۹۱)، سمیناریای (ص ۱۱۰)، کنسرواتور (ص ۱۳۸)، اورژینال (ص ۲۴۵)، نومنکلاتورها (ص ۲۶۷)، و پرستیژ (ص ۳۰۳) برابر فارسی آنها نوشته می‌شد؛ و اگر کاربرد واژه و اصطلاح غیرفارسی در متن ضروری بوده‌است، در متن یا پانویس معنای واژه یا اصطلاح شرح داده می‌شد.

منابع

- امینی، رضا، ۱۳۹۳، «دوگان‌سازی در زبان ترکی»، جستارهای زبانی، ش ۳ (پیاپی ۱۹)، ص ۲۷-۵۴.
وارداف، رونالد، ۱۳۹۳، درآمدی بر جامعه‌شناسی زبان، ترجمه رضا امینی، تهران.
Anderson, B., 2006, *Imagined Communities: Reflections on the Origin and Spread of Nationalism*, London.
Findley, C. V., 2005, *The Turks in World History*, Oxford.
Haugen, E., 1968, "Language Planning in Modern Norway", *Readings in the Sociology of Language*, ed. J. A. Fishman, Berlin, pp. 673-687.

- Isayev, M. I., 1977, *National Languages in the USSR: Problems and Solutions*, Moscow.
- Jakobson, R., 1968, "The Beginning of National Self-Determination in Europe", *Readings in the Sociology of Language*, ed. J. A. Fishman, Berlin, pp. 585-597.
- Kloss, H., 1969, *Research Possibilities on Group Bilingualism: A Report*, Québec.
- Lewis, G., 1983, "Implementation of Language Planning in the Soviet Union", *Progress in Language Planning, International Perspective*, ed. J. Cobarrubias and J. A. Fishman, Berlin, pp. 309-326.
- Sümer, F., 2017, *Oğuzlar (Türkmenler) Tarihleri, Boy Teşkilati, Destanlari*, Istanbul.